کاف‌ها یا عین صاد

نشریه هنر و حماسه، سال نهم
شماره اول

پنجره یکم

مکاشوف با کمیته

مجید پورولی کلشتری

و نگفتند که آغاز قصه از حسین بن علی علیه السلام بود
آفرینش با او آغاز شد
حضرت حق نور وجود مبارک پیامبر صلي الله علیه و آله را پیش تر از تمام هستی آفرید
و مگر نه آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:
«حسینٌ منّي و انا من حسین»
حسین علیه السلام از من و من از حسین علیه السلام هستم
پس اعتراف بزرگی ست که نور وجود حسین علیه السلام نخستین پدیده جهان هستي است
و تمام هستی، تمام و کمال، تابع اویند و شگفت نیست اگر که بگوئیم تمام پدیده هاي آفرینش
از او تأ ثیر پذیرند مگر نه آن که شیخ کبیر، صدوق رحمه الله علیه در کتاب خویش آورده است :
خداوند هزاران عالم و هزاران آدم آفرید که شما آدمیان و جهاني که در آن زندگي مي کنید، آخرین
عالم و آخرین نسل انسانها هستید
و چه بهت آور است این روایت که می گوید:
تمام هستی، هر کدام به تناسب موقعیّت و جایگاه ویژه خود بر شهادت و مصیبت جانگداز او می
گریند از پیامبران و فرشتگان گرفته؛
تا جنّ و انس و افلاک و شیطان
از بهشت و دوزخ گرفته تا معادن و چوب و گیاهان و درختان
از حیوانات اهلی و وحشی گرفته تا خورشیدها و ماه ها، زمین ها و ساکنان آن ها
آری ... آری ... حقیقت گیج کننده و بهت آوری ست اما کلام معصوم کلام حق است و جز آن
حقیقتی نیست فرموده اند: نه تنها در جهان محدود ما ؛ بلکه در همه جهان ها و تمام کُرات
و تمام عالم هاي شناخته شده و ناشناخته ، بر حسین علیه السلام سوگوارند و می گریند
و این نه مبالغه است و نه خیال پردازی ست و نه کنایه است و نه نگاهی سمبلیک
کلام معصوم است و کلام معصوم کلام حق است و جز آن حقیقتی نیست
و این حقیقت ژرف چه زیبا در زیارت ماه شعبان از زبان مبارک و سراسر نورِ امام عصر علیه السلام
بیان گشته است که:
«بکته السّماء و من فیها و الارض»
کران تا کران



آسمانها و آنچه در آنهاست
و جاي جاي زمين
و آنچه بر روي آن است
همه و همه بر او گريستند
و غصه دار و اندوهناک آن جاست که
همان شمشيرها و نيزه ها و تبرهايي که در کشتن و ريختن خون پاک او به کار گرفته شدند نيز، بر او گريستند
شمشيرگلوي آن حضرت را مي برید و می گريست
تير بر پيکرش مي نشست و مي گريست
نيزه سر مقدّس او را برافراشته بود و می گريست
و تاريخ آورده است که:
عمرسعد لعنت الله عليه هنگام صدور فرمان قتل حسين عليه السلام می گريست
و آن شقاوت پيشه اي که گوشواره دختر خردسال او را مي ربود، می گريست
و يزيد لعنت الله عليه هنگامي که خاندان پيامبر صلی الله عليه و آله را در حال اسارت ديد گريست
و اين عزا محدود به خيمه ی سياهپوش ما نيست
و چه بخل عظيمی است اگر بنده از يک پيراهن سياه و قطره اشکی سپيد دريغ کند.

تعلیق

سجاد ساجدی‌فر

بین الحرمین بود. شنیده بود که برای کسب اجازه، اول باید به حرم حضرت عباس(علیه السلام) برود و بعد به حرم امام حسین(علیه السلام)؛ دلش بیشتر با حرم امام بود امّا. چشم‌هایش را بست، عینک آفتابی‌اش را به صورت گذاشـــت و در فضای بین الحرمین شـــروع کرد ادای کر و کورها را درآوردن.

مدتی گذشت. کسی به او اعتنا نمی‌کرد. چند نفری هم به گمان اینکه او گدایی می‌کند، پول کف دستش گذاشتند. بالاخره یک نفر پیدا شد، دستش را گرفت و او را راهنمایی کرد. چشمهایش را همچنان بسته نگه‌داشته بود. یک لحظه چشم‌هایش را آرام باز کرد تا از زیر عینک یواشکی نگاهی به چهره آن فرد بیندازد، مرد هیکل تنومندی داشت؛

نور خورشید از بالا می‌تابید و مانع دیدن چهره او می‌شد. دو مرتبه چشمانش را بست. چند دقیقه‌ای راه رفتند تا بالاخره مرد، دست او را رها کرد و به دیواری گذاشت. با خودش فکر می‌کرد هر کجا آمده باشـــم خواست خدا بوده اســـت؛ چه حرم حضرت عباس(علیه السلام) و چه حرم امام(علیه الســـلام). دلش نمی‌خواست چشم‌هایش را باز کند. این حس تعلیق را دوست داشت. نشست، به دیوار تکیه داد و با چشـــم‌های بسته شروع به زیارت خواندن کرد. کم‌کم حالش عوض شد. اشک می‌ریخت، دعا می‌خواند، ذکر می‌گفت و...

یکی دو ســـاعتی گذشت. حال خوبی داشت. حس کرد اذن دخول گرفته و جواب سوالش را پیدا کرده است. ایستاد. عینک را برداشت و چشمانش را باز کرد. هوا تاریک شده بود با تعجب نگاهی به اطراف انداخت. هنوز همان جای اول بود. بین الحرمین.



دودار زمین نمانده به گردون حسین توست

عاشورا

علی صفایی حائری

نشر لیله القدر

کتاب «عاشورا» به قلم مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین علی صفایی حائری مشتمل بر دو فصل است. وی در فصل ابتدایی با عنوان «زندگی، صحنه پیکارهاست»، با توجه به اینکه زندگی، صحنه ی درگیری ها و مبارزه هاست، در سه بخش: شکل‌ها، انگیزه‌ها و مانع‌ها، به بررسی انگیزه ها، اهداف، نیاز ها، سد ها و موانع جهاد و مبارزه پرداخته است.

در بخش اول این کتاب در مبحثی تحت عنوان «شکل ها» می‌خوانیم: «آنجا که دشمن زیرک است و حتی در لباس دوست فرو می‌رود و چهره‌های گوناگونی از خود نشان می‌دهد و هر لحظه به شکلی درمی‌آید، ناچار، درگیری با او هم شکل عوض می‌کند.

این درگیری، گاهی در تمام جبهه‌ها و در مقابل تمام سنگرها است، اما ریشه‌ای ندارد و بر پایه مهمی استوار نیست. نیازهایش را تأمین نکرده و در نتیجه مجبور است امتیاز بدهد... آنها که نیازها را تأمین نکرده‌اند، بر فرض اگر گل بکارند، در باغ بیگانه کاشته‌اند و اگر خرمن‌هایی به دست بیاورند،به انبار بیگانه سرازیر کرده‌اند.»

در بخش «انگیزه ها» به مباحثی چون ضرورت‌ها، آوازه‌گری و شعارها، خودخواهی، قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی‌ها پرداخته و مصادیق آنها را بازگو می‌کند.

در سومین بخش، عشق به زندگی، عشق به دنیا و جلوه‌ها، ضعف‌ها، ترس‌ها، گرفتاری و مشکلات، منفعت‌طلبی‌ها و حیرت‌ها، از جمله موانع جهاد شمرده شده و صفایی حائری چنین مواردی را درهم‌شکننده روحیه‌های بزرگ و آماده برای جهاد و مبارزه می‌داند.

فصل دوم با عنوان«پیکار حسین (ع)» شامل عناوین: تصویر، ضرورت درگیری، شهادت و شفاعت، امر به معروف، مبارزه با ستم، تشکیل حکومت، ابعاد حادثه عاشورا، هدف و انتخاب و ای پاک‌تر زآب (شعر) است، که به تحلیل قیام اباعبدالله الحسین(علیه السلام) پرداخته شده است.

کتاب «عاشورا» به قلم مرحوم حجت‌الاسلام‌والمسلمین علی صفایی حائری، در ۷۹ صفحه و توسط انتشارات مؤسسه لیلةالقدر به چاپ رسیده است.



تو، علی اکبری! علوی سیرت و محمدی صورت. تو از قبیله ی گل سرخی و تبارت می رسد به آفتاب.

هر سال محرم تصویر تابناک تو بر صفحه ی خونین عاشورا درخشیدن آغاز می کند و جلوه گری ایثارت روزبه روز نمایان تر می شود.

داستان شجاعت تو ورد زبان زمین است و نامت هرگز از زبان زمان نخواهد افتاد. مگر نه اینکه شجاعت صفتی است نفسانی که به چشم دیده نیاید مگر به آثار آن؟ مگر نگفته اند اگر خواهی دلاوریِ مردی را بیازمایی نیک بنگر که به هنگامی که دشمن وی را محاصره کرد و مرگ از هر سو روان و راه چاره بسته؛ حالش چگونه است؟ اگر بی تابی کرد و جزع و ننگِ گریز را بر جنگ و ستیز برگزید از شجاعت بسی دور است و اگر پای فشرد و ایستادگی کرد و شکیبایی، بی شک او از یلان و دلاوران است. پس چه کسی از تو شجاع تر؟ پیکر اربا اربای تو سند محکمی است بر این ادعا.

مگر نه این است که خدا خواست با تو دنیا یک بار دیگر محمد را در رفتار و گفتار به تماشا بنشیند؟مگر تو محمد ثانی آل الله نبودی؟

شک ندارم که مردانگی از نگاه تو آغاز میشود و جوانمردی طفل راه مکتب توست.

نامت در اولینها ثبت است آن زمان که در میان بارش باران ستاره ها اذن میدان خواستی و نخستین بنی هاشمی بودی که قدم به میدان نهادی و رجز خواندی:

«من پسر حسین بن علي هستم، سوگند به کعبه ما نزدیک تر و شایسته‌تر به مقام پیامبر هستیم. سوگند به خدا نباید پسر زنازاده (ابن زیاد) بر ما حکومت کند، با شمشیر شما را مي‌کوبم همچون کوبیدن جواني هاشمي و علوي و از حریم پدرم حمایت مي‌کنم».

مگر نه اینکه تو شبیه ترین مردمان به پیامبر خدا بودی پس این چه معامله بود که با تو کردند؟

وجود صیقل یافته ی تو بیش از همه، بر حقیقت پنهان محمدی دلالت دارد. حقیقت تو پنهان است ای سرّ عظیم هستی!

تو در گستره ی ظهر شورانگیز عاشورا مؤذن اذان سرخ شهادت شدی!

تو مفسر عشقی؛ تو معنای اطاعت محض از امام زمانی!
کربلا بر گام های استوار و غیرت تو تکیه زده؛ همانند ستون های خیام عشق که تو پاسبان آنها بودی.
کوته فکران عطشت را به تشنگی برای آب تعبیر کرده اند غافل از اینکه شما سرچشمه ی آب بقایید و خضر وامدار عنایت شماست.
تو، سرو قامتی هستی که رعنایی خویش را به پای برترین محبت (محبت به امام زمانت) ریختی و شگفتگی فصل جوانی ات را به یکباره به قربانگاه والاترین و مقدس ترین عشق بردی؛ بی شک اسماعیل نیز در مکتب تو درس پس داده است.
سر نهادن تو به فرمان ابی عبدالله ، ترسیم واقعی ادب است و ادب میراث خانوادگی شماست؛ به مانند کَرَم.
شمشیر که به دست می گیری شکوه و فرّ صاحب ذوالفقار را زنده می کنی.
تو آسمانی ترین عاشقانه هایی را که یک جوان می تواند داشته باشد را به پای تمامی هستی، به پای امام زمانت ریختی تا به همچو منی یادآور شوی وظیفه و رسالتم را.
حماسه، از چشم های تو آغاز می شود و رشادت معنای نام توست. رسم و آیین خاندانت جوانمردی است و تو جوانمرد جوانمردان.
آزادگی، با تو دوستی دیرینه دارد و عشق، سال هاست که همسفره ی توست.
تو ندای سبز عرفان را در رگ های زمین پراکندی و اگر نبود عرفان ناب تو، امروز عارفان سرگردان بودند و سردرگم.
صدایت لرزه بر اندام کسانی می اندازد که می خواهند نام علی را از صفحه ی روزگار پاک کنند و چه نیکو رسمی نهاد حسین که نام تمامی شیران و یلانش را علی نهاد. نامت، تداوم نام علی است.
بعد تو سهم دنیا نفرین است؛ نفرین به قومی که تو را کشت. نفرین بر مردمانی که رحم حسین را قطع کردند و حق خویشاوندیش با رسول خدا را حفظ ننمودند.

با خود می اندیشم که تو برای امام زمانت اربا اربا شدی! من چقدر حاضرم برای امام زمانم مایه بگذارم؟

«السلامُ علیکَ یا اوّلَ قَتیلٍ من نسل خیرِ سلیل من سُلالَةِ ابراهیم الخَلیل... سلام بر تو ای اولین جانِ باخته از خاندان بهترین زادگان(رسول اکرم) از دودمان ابراهیم خلیل...»

مرضیه بیات

پیچید دربین عبایش جسم اکبر را
«یا ایها المزّمّل» ی عین پیمبر را

صورت به صورت آیه هایش را تلاوت کرد
از بای بسم الله تا لبخند آخر را

دارد تمنا می کند از چشم خونینش
یک پلک، یک گوشه و یا یک ناز دیگر را

شان نزول لحظه ی «امن یجیب» این جاست
اینجا که می بوسد لبش، لب های مضطر را

مانده است برگرداند از میدان شهیدش را
یا نه! بگیرد زیر بازوهای خواهر را

زینب که روی نیزه هفتاد و دو سر دیده است
در کودکی تشییع مفقود الاثر دیده است

وحیده افضلی

دانشجویان و دانش آموختگان هنر